کہ چار ہفت بند مدحیہ صحابۂ کبار رسول مختار المسمی بہ
من تصنیف جناب شیخ امداد علی صاحب مرحوم رئیس قصبہ سانڈی ملک اودھ
در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۲۹۱

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق ارض و سما و نعت حضرت سرور انبیا محمد مصطفیٰ احمد مجتبیٰ صلی اللہ علیہ و
سلم و مدح عاشقان چار یار حضرت رسول مختار صلعم مخفی مباد که عالیجناب کمالات انتساب
حقیقت آگاه طریقت پناه شیخ امداد علی صاحب بن شیخ دانش علی بن شیخ سلطان بن
شیخ محمد اسحاق بن شیخ محمد سلام بن شیخ محمد سعید مرحوم رئیس و چودھری قصبه سانڈی پالی
متعلقه ملکسا دوه ضلع هردوئی مرید خاص با اختصاص حضرت شاه حسین عطا صاحب سلونی
اڈھی قدس سره مجموعه چهار هفت بند مدحیه چار یار با وقار سید ابرار صلعم چون ابیات عنا
بخلوص عقیدت و جوش محبت تصنیف فرموده بر چهار صد و شش شعر ختم نمود الحمد لله
که درین اوان سعادت اقتران خاکسار هیچمدان محمد عبد الرحمن ولد حاجی محمد روشن خان صاحب
مرحوم مغفور بحکم جناب مصنف صاحب دام برکاتهم در طبع این نسخه غیر مترقبه بذل همت مصروف
گردید و در چار باغ کامیابی اعداد تاریخ برابر یافته بهمین اسم موسوم ساخته با صحت تمام
باختتام رسانید اگر اهل اسلام اطفال خورد سال خود را بعد پندنامه سعدی علیه الرحمة

چهار ارکان دین متین معین جودت [illegible] اعنی [illegible] سوره الله تعالی جناب
مصنف صاحب جوامع و قاری این چارگلشن ایمان را از برکت مدح عاشقان
حبیب خود بر مراد است دارائی گردانا و بحرمت النبی و آله الامجاد

بسم الله الرحمن الرحیم

باغ اول در شان حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق رضی
خلیفهٔ اول رسول مقبول صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم مشتمل بر هفت بند

بند اول

السلام ای خیر گزین بر [illegible] / سایهٔ عکس رخت خورشید رب العالمین
ورقة التاج خلافت [illegible] / سر فرو سر خیل جمع مومنان [illegible] گزین
آیهٔ اتقی بوصف اتقای [illegible] / در کلام پاک خود فرمود خیر الراحمین
هم اولو الفضل است بر فضل تو شاهد بیگمان / ای حبیب [illegible] جانشین [illegible] للعالمین
اذ هما فی الغار [illegible] تو قرآن مجید / هست روشن بر ضمیر انور اهل یقین
شد خطاب عالیت صدیق اکبر زان نام / پیشوا است کرد احمد بر کهین و بر مهین
بهر تسلیم محبان رفیع القدر تو / می نهد جن و ملک بر آستان تو جبین
اوج گردون را چه نسبت با علوشان تو / فرش پا انداز قصر عالیت چرخ برین
یافت از روز ازل مرقوم بر لوح از قلم / بعد نام خود همین نام تو ختم المرسلین
کرسی نه آسمان نه زینهٔ ایوان تو / هست بالاتر مکانت کاندران [illegible]

موسی عمران شده از راستی تو نبی
تا بدل هم عیسی گردون نشین

رفعت قدرت ترا داند خدا یا مصطفی
زانکه حق وصف تو فرموده بقرآن مبین

ایکه جانت با محمد مونس و غمخوار بود
مونس و یاور ترا هم سید ابرار بود

بند دوم

ای ردانت بارکاب مصطفی گردید بس
آنچه دیدی همره او بر افلاک نادید کس

در شب معراج قرب حق شنید آواز تو
سرور کونین یعنی احمد مرسل رئیس

پیش حق هم پیش اهل حق ز بعد مصطفی
کس نباشد در فضیلتهای تو همتا و دس

بعد پیغمبر تویی کانداختی طرح جهاد
زان جنود قدسیان آمد بامداد تو بس

فتح و نصرت در رکاب بست دایم بنده وار
شام و روم و اندلس بی فتح شد در یکنفس

برق تیغت در وغا تا جسته از ابر نیام
کآتش بهمش زده در خرمن کفر همچو خس

هست مریخ فلک هم تابع فرمان تو
مشتری حکم ترا تعجیل سازد هر نفس

کفر بگریزد ز عالم جانب ملک عدم
گر کنی بهر جهاد منکران جولان فرس

قبهٔ نه چرخ دار پیش اوج رفعتت
در نگاه اهل معنی کم نماید از عدس

گر سوی عرش برین آهنگ سازد ناقه‌ات
در گلویش آسمان از مهر و مه بندد جرس

[illegible] چنان در [illegible] — [illegible] پاک [illegible] با [illegible] کس

ہر کہ از خوانِ نوالِ چشتہ — نیست حسرت بر سرِ خود منبر شکل کس

پا بگل درماندہ ام اندر ہوا پیش و لم — رحمتِ حق رحم فرما بر منِ بیدست و پا

ای کہ برگزیدہ ترا خیر الورا در غار یار
صاحبِ ختمِ رسل گفتا ترا پروردگار

بند سوم

ای کہ قدرت رفعت از قربِ پیمبر یافتہ — نیز پیغمبر ترا از جملہ یاور یافتہ

ہر کہ با ہجرت شدہ در دو جہان رو سفید — جاودان از نورِ حق دل را منور یافتہ

شد تصدق با صداقت آنکہ با ست شہا — بیگمان در خواب دیدار پیمبر یافتہ

ہر گل و ریحان و عنبر مشک تا تار و ختن — از شمیمِ روضہ ات خود را معنبر یافتہ

گوہرِ وصفت بقرآن خبر ہر کس کہ یافت — چون صدف گنجینۂ دل پر ز گوہر یافتہ

ہر گدایت گشت مستغنی چنان از جودِ تو — خویش را از شہنشاہِ سکندر یافتہ

در وفای عہدِ تو ہر کس میانِ جان ببست — او ز فتحِ کفر خود را المیں دلاور یافتہ

فکرِ انسان کی رسد با رفعتِ اجلالِ تو — خیر پیمبر قدرِ مقدارت نہ کس دریافتہ

نامت خیر الوری گشتی با ول دل زبان — نامِ تو و نقشش جستہ بجبلہ افسر یافتہ

گر سپاہِ کفر از گردان بود لیکن [illegible] — از ریاست زورِ کفر افگن ز داور یافتہ

کی بود با کش ز تاب آفتاب در حشر   آنکه در زیر لوای سایه پسر یافته

هر که خاک در گوست روسپید از شرمگان چشم   سینه نور حق و کبریت احمر یافته

شوکت و شان و جلال جاه و توقیر رفیع   …عت قدر تو از حکم مقدر یافته

بر نج ذوات و صفات و شرق و غرب و تحت و فوق   پایه جاه و جلال از تو اکبر یافته

ابتداء خمیست مثلث در عجم هم در عرب
ثانی اثنین اذ هما فرمود در شانِ تو رب

بند چهارم

ای معظم پیشوای پیروان مصطفیٰ   وی مکرم مقتدای کاروان مصطفیٰ

اولاً رضوان کشاید بهر تو باب فتوح   تا فزاید عز و شانِ همرهان مصطفیٰ

از برای رفعت قدرت خدا آید عتیق   ای امام المتقین خاص از زبان مصطفیٰ

آنکه با صدق و صفا مشهور که تو یار رسول   گوی سبقت برده از نائبان مصطفیٰ

کرد ظاهر در میان خلق خود یزدان پاک   ماجرای اتحادت در میان مصطفیٰ

عاشق خیر الوری محبوب محبوب خدا   همرفیق و یار غار جسم و جان مصطفیٰ

مهر مهر مصطفیٰ چون نقش بر جان تو شد   نیّر مهر تو شد نقش جان مصطفیٰ

داور دنیا و دین هم بادی کون و مکان   آفتاب آسمان عاشقان مصطفیٰ

طائر قدر تو از کون و مکان بالا پرید   لامکان را یافته او از مکان مصطفیٰ

کرسی پر نور بخشد روز حشر ایزد ترا   بهر تمکین تو بیش پیروان مصطفیٰ

له در بهشت … مستحق است که اول … حضرت صدیق اکبر مفتوح شد … ابوبکر صدیق … رسول خدا … [illegible]

نور او وصاف تو روشن تر ز نور مهر و ما
از کلام کبریا هم از بیان مصطفا

آن شقی کو گر عداوت با صحابه کینه
میشود از دشمن خیل دشمنان مصطفا

هیچ آن گروه هم زند از هیچ تو باشد بس
گفت او صداقت خدا و هم مسلمان مصطفا

عرض حاجت نیست حاجت در حریم حضرت
حاجتم را کن روا ای شاه شاهان مصطفا

نیست جز عشق تو ما را هیچ گرمیت کوی من
یک نظر فرما از روی رحم شاها سوی من

بند پنجم

ای ثنا خوان شد خدایت یا امیرالمؤمنین
مصطفا هم و ثنایت یا امیرالمؤمنین

مقتدای صالحین و زاهدین و عارفین
جان و دل کردم فدایت یا امیرالمؤمنین

عالم علم شریعت واقف سر اله
سرمه ام شد خاک پایت یا امیرالمؤمنین

قدسیانرا با چنین بالا نشینی آرزوست
جای دربان سرایت یا امیرالمؤمنین

آنکه میرود دائم از جبین مشکین خویش
خاک پاک کوی و جایت یا امیرالمؤمنین

بهر تعظیم تو با حور جنان رضوان شکیله
میشود همت سرایت یا امیرالمؤمنین

کرد روز ازل تحریر به لوح از قلم
خالق اکبر ثنایت یا امیرالمؤمنین

آنچه از دست و عصای موسی ظهور گرفت
بود تأثیر عصایت یا امیرالمؤمنین

در میان حضرت صالح که بوده ناقه گشته
معجزش بوده برایت یا امیرالمؤمنین

کشتی نوح نبی چون یافت به جودی قرار
بود تأثیر و عنایت یا امیرالمؤمنین

بر فرق دشمن تو دوا … گردن اعدا شد به تیغ برّان شمات

بسکه امداد علی در خطهٔ هندوستان … با دل پر مهر و شفقت پیش خوان شماست

باید هم در عشق تو خود را بدین آراستن
وز تو میباید نجات من ز نیران خواستن

بند هفتم

تا ترا در روضهٔ احمد شده جای قیام … میرسد از هاتف غیبت ندای السلام

مصطفی و مرتضی صدیق گفتندت مدام … شد علم این نام پاکت بر زبان خاص و عام

رفعت جاه و جلالت ای حبیب مصطفی … شد عیان بر موسی و هم عیسی گردون خرام

چون عیان جان بستی ازلی عزم جهاد … قطع شد آئین بدعت دفع شد کفر و ظلام

خامهٔ تقدیر خود روز ازل تحریر ساخت … افتخار عز و تمکین ترا با احتشام

ذات والای تو که صورت شد لبیق ز تمام … تا ابد باندی جهان از حسن معنی بی نظام

دین والای نبی بعد از نبی از جهد تو … یافته در ششجهت چندانکه باید انتظام

نام حاتم در سخاوت تا ابد چون میرود … در ازل بوده گدایت ای امیر ذوالکرام

بمراد خود رسد از فضل و رحم کارساز … هر که ورد نام نامیت نماید صبح و شام

تیر شد لطفی نه تنها بهره یاب از فیض تو … عالمی از فیض تو سیراب تا روز قیام

بندهٔ پروردگارم امت خیر الورٰی
هم محب چار یارم هم سگ شه عالیمقام

در ازل برگزیده ام افراط حب اهل بیت
از ازل ایمان ما اینست تا روز قیام

از خدای مصطفی درخواه عفو جرم من
من هم مرا و خویش تا شم شاد کام

شد مرا امیدت در روضهٔ خیر الورٰی
رحمت حق باد نازل بر مزارت صبح و شام

عاشقانت را که هستند اهل ایمان و یقین
هر همه را بر رضوان بفردوس برین

باغ دوم در شان حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی
خلیفهٔ دوم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم
مشتمل بر هفت بند بند اول

السلام ای تاج فرق عادلان اجمعین
آفتاب آسمان صالحین و متقین

فرش اطلس در حریمت گشت چرخ اولین
سایبان بارگاهت شد سپهر هفتمین

عدل بذل تست بیشک ناظم کون و مکان
حامی شرع محمد سرور دنیا و دین

چون میان کفر و دین شد فرق از تیغت عیان
نام تو فاروق اعظم گفت ختم المرسلین

در جهان از هیبت تیغ جهادت سنگ آن
از ادب بر سنگ بیت الله سائیده جبین

گر بپشت پیر دهقان برق جولانی ... / ... ساز چو ...

کوکب بخت سکندر طالع شد چون آن ... / ... در پشت پیشانی خود کرده بس

گر پی جولان سمند بادپا را زین کنی / گم نماید دشمنت از بیم راه پیش و پس

هر که از قهر تو ای مقبول حق مقهور شد / داور داد ار نبود هم در او فریادرس

تا قد قدر تو پیدا گر بسوی آسمان / در گلویش قبه چنبر برین بندد جرس

فکر انسان کی رسد بر اوج قدر ذات تو / تا بسقف آسمان پرواز کی سازد مگس

مثل موسی بطلب خوان محبان ترا / آسمان و کوکب مثل بیار رشت عدس

من ز بخت نارسای خویش مینالم مدام / ای که تو دست رسا داری بفریادم برس

آنکه کردی قصر دین احمدی را پایدار
زان نموده پیشوا ایت خالق لیل و نهار

بند سوم

آنکه دست زور بازوی پیمبر یافته / زان پیمبر هم ترا با جان برابر یافته

ای شهنشاه جهان از ابر فیض عام تو / بحر عالم دامن خود پر ز گوهر یافته

کیمیاگر کی کند گوگرد احمر را تلاش / خاک درگاه تو از اکسیر بهتر یافته

در شجاعت از شجاعان جهان بردی سبق / زان شجاعت در شجاعت چون تو کمتر یافته

بر جنود مجمع روبه دلان دشمنت / غازیان شیردل نصرت ز داور یافته

[illegible] / زان ... شاه پیغمبران حق ... یافته

هر که در مهر تو شاها داد جان مال و سر / ساغر کوثر ز دست روز محشر یافته

از برای کندن بنیاد خصم دین حق / احمد مرسل ترا لبس یار و یاور یافته

آنکه گفتی ساریه را پشت کن سوی جبل / لشکر اسلام زان نصرت برابر یافته

هر که شد در مدح تو عذب البیان با قیل و قال / او زبان را تا ابد شیرین ز شکر یافته

در دمی طی کرد راه منزل مقصود را / بالیقین هر که ترا هادی و رهبر یافته

هر که دارد خار در دل با محبانت شها / هر سر مو بر تن خود نوک نشتر یافته

چون همای رفعت پرواز کرده سوی اوج / سایهٔ او خسروان دهر بر سر یافته

حامی دین نبی گشتی چنان از فضل رب
رونق دین پیمبر گشت ذات تو سبب

بند چهارم

اینکه جان تو بود آرام جان مصطفی / رفعت شان تو از تمکین شان مصطفی

واقف سر الهی بادشاه دین پناه / ذات پاکت رهنمای پیروان مصطفی

مفتی هر چار مذهب قاضی احکام دین / از عدالت دادبخش خادمان مصطفی

تا بدست خود گرفتی قبضهٔ تیغ جهاد / در سقر رفتند جمله دشمنان مصطفی

ای باستیصال گمراهان بد نام و نشان / کرده قائم نزد حق نشان مصطفی

گفت روشن بر دلِ صفا تو اسرار را — از ثنایات خدا هم از بیانِ مصطفیٰ

هست پیدا چو صفات تو زروی عز و جاہ — پاک از ہر دو زبانِ مصطفیٰ

بر سرت تا عمر بوده ظلِ حم الله — گشته شہپر سائبانِ مصطفیٰ

داشتی از راهِ حق ایمنی مدار سر امور — بر کلامِ خالق و هم بر بیانِ مصطفیٰ

خاندانت را چه باک از چشمِ زخمِ حاسدان — هست بر تو سایهٔ امن و امانِ مصطفیٰ

هر کہ از راہِ شقاوت حاسدِ قدرِ تو شد — روزِ محشر او بود با حاسدانِ مصطفیٰ

سینهٔ اعدای دین آماج گاهِ تیرِ تست — گشت زه از زورِ بازوی تو کمانِ مصطفیٰ

از رهِ رحمت نگر شاہا بحالِ زارِ من — هم براهی تو و روحِ روانِ مصطفیٰ

دائما از رہِ کرم تو امید دارم چنین — رہنما هم شو شہا تا آستانِ مصطفیٰ

کن نگاہِ لطف از رحمت شہا بر روی من
از پی روحِ محمد یک نظر کن سوی من

بندِ پنجم

هست بینوایت ثنایت یا امیر المومنین — از کلامِ کبریایت یا امیر المومنین

کرد نازل در کلامِ خود جنابِ کبریا — خاص ده آیت برایت یا امیر المومنین

چون بطاقِ توفیت رایت با احادیث و کتاب — گفت احمد مرحبایت یا امیر المومنین

عقلِ عالم کی رسد با رای دور اندیشِ تو — هست عقلِ حق ستایت یا امیر المومنین

شد منور رای دین حضرتِ خیر الوریٰ — از جمالِ پر ضیایت یا امیر المومنین

چرخ میگردد بگرد درگهت بهر طواف — بهر عرض حاجت یا امیر المومنین

با چنین بالانشینی مهر چرخ — گشت دربان سرایت یا امیر المومنین

گشت دریا پر ز گوهر در دل — از کف دست سخایت یا امیر المومنین

میرسد هر ناکس و کس بر مراد خویشتن — از نگاه پر عطایت یا امیر المومنین

جابجا ثبت است در تورات و انجیل و زبور — افتخار در حمایت یا امیر المومنین

احمد مرسل ز رؤیای خواب آگه گشته بود — از عروج دین فزایت یا امیر المومنین

کس چه داند جز خدای پاک وصف ترا — یا که داند مصطفایت یا امیر المومنین

بهر عرض حال خود من حاضرم با جان و دل — بر در دولتسرایت یا امیر المومنین

از ره فضل رحم کن بر حال زارم یک نظر — ای دل و جانم فدایت یا امیر المومنین

هست پیش خالق اکبر ز بس مقدار تو
جز رسول الله که باشد قدردان کار تو

بند ششم

ای که زیر حکم حق طغرای فرمان شماست — وی بفرمان تو مهر یزدان شماست

رونق دین نبی کافاق عالم را گرفت — این همه از جد و جهد و سعی شایان شماست

جام جمشیدی کجا و تاج کیخسرو چه بود — بر از ان بر دست و فرق بینوایان شماست

کیست با جود و سخایت با تو همتائی کند — حاتم طائی گدایی از گدایان شماست

شهرت مهمان نوازی بر سر گردون رسید — نعمت خوان خلیل الله در خوان شماست

در سواری از پست اعدا سوختند | هر لب او از دهان خویش اندازد لگام
جانشین حضرت صدیق را | چاره ساز است احمدت لی روز قیام
لائق شانت ثنایت کی سزد ای سرور | هم تو لی محبوب محبوب خدای ذوالکرام
جن و انس و حور و غلمان بحر و بر و جانیان | از درت فیض می یابند شاهان صبح و شام
ای امام اهل ایمان سرور کون و مکان | کعبه ارباب دین حق شه هر خاص و عام
عاشق تو هست امداد علی از جان و دل | یک نظر فرما بسویش تا که گردد شادکام
خاکسار یک چاریارم هم غلام اهل بیت | از ازل ایمان ما هست ای عالی مقام
بر رسول پاک و هم بر آل و اصحاب رسول | از سر صدق و صفا صلی علی خوانم مدام

هر کرا این مدحت بخواند یا بود از سامعین
روز حشر او را بود رضوان بفردوس برین

باب سوم در شان حضرت امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه
خلیفه سوم رسول مقبول صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم

مشتمل بر هفت بند

بند اول

السلام ای دفتر علم و حیا و مسلم دین | السلام ای دین احمد را توئی حصن الحصین

السلام ای شه ثنا خوان تو ختم المرسلین
السلام ای خاصهٔ درگاه رب العالمین

السلام ای در گشت دروازهٔ خلد برین
السلام ای جامع آیات قرآن مبین

الذین ینفقون اموالهم در شان تست
هم ز ازواج و تمکینت لقب قرآن متین

آنکه گفت در شانت خدا [illegible] اجلال
گفت ارشدیت بوصیت تو ختم المرسلین

با جلال با کمالت بهره از خورشید [illegible]
با جلالت کو سکندر صاحب تاج و نگین

[illegible] هنگام طواف آستان روشنت
روز و شب پر نور باشد از ثنا روی زمین

خوانده در توریت موسی [illegible] صفات شان تو
یافت در انجیل وصفت عیسی گردون نشین

هر صباح و شام چون خورشید طالع شود
هر دو هستند از جبین پر ضیایت خوشه چین

جامع قرآن شدی لاریب از علم ازل
همچنان طوری که محفوظ است بر لوح برین

با حیا و علم شکلت دیگری ناممکن است
در حضور کبریا غیر از شفیع المذنبین

چون ثنا خوانت خدا و نیز پیغمبر بود
با مدح تو چگونه از کسی دیگر بود

بند دوم

آنکه بودی بر ثنا ایزد خود هر نفس
بر رضای حق نکرده فدیه جان خویش کس

گر [illegible] پیش [illegible] تو دائما روحانیان
هر بروحت درس میساز ز قرآن هر نفس

[illegible] فرقت چون [illegible] بود
کرد از راز نهان حق ترا آگاه بس

آنکه [illegible] اولیا تا روز حشر
بر ازان داده خدایت با کرامت دسترس

برق تیغ تو از آتش [illegible] / [illegible] بسوزد همچو خس

ضرب تیغت رستم دستان اگر دیدی بخواب / روح او از تن پریدی مثل طایر از قفس

پهلوانان جهان باهم کنند ار اتفاق / تاب گرز شجاعت نیارد هیچکس

در جهان شد لشکر کفار بی نام و نشان / بهر فتحش چون بزین آراستی پشت فرس

فارس و افریقیه و جرجان و همدان فتح شد / سکه تو شد روان بر ملکهای پیش و پس

مومنان از غنایم آنقدر کردی غنی / در دل آنها نمانده از هوای زر هوس

نام نیز دانت غنی داد و غنی کرده ترا / رفعت و وجاهت خدا و مصطفی دادند و بس

از پی اثبات قدر رفعت پروردگار
گوهر سحر شهادت کرد بر فرقت نثار

بند سوم

ای که شان شوکت از شان پیمبر یافته / هم کرامت از طفیل رب اکبر یافته

ای که ذی النورین از حضرت خطاب شد عطا / چون بعقد خویش دو دختر پیمبر یافته

بهترین نسل آدم افتخار مومنان / احمد مرسل ترا پاکیزه گوهر یافته

بر لب هر چار سمت حوض کوثر چار در / چار یاران نبی هر در برابر یافته

موج زن گردید چون بحر کرم از ذات تو / دائما فیض و لطافت حوض کوثر یافته

بهر درک جود و احسان تو فکر عاقلان / عقل دور اندیش حیران و مضطر یافته

شرع و تقوی و عبادت را بلندی از تو / مومنان حق حقیقت را از آن در یافته

چونکه گشتی فدیهٔ راه خدا از صبر و شکر — عزت و تمکین ز داور یافتی

با صفای جسم پاک انور تو آسمان — [illegible]ت به بیخ ماه منور یافتی

ذات پاکت را اگر پیدا نکردی ذات رب
جامع قرآن مثال تو که بودی در عرب

بند چهارم

ای که ذی النورین فرمودش زبان مصطفی — هست وصفت بی نهایت از بیان مصطفی

سینهٔ بی کینه‌ات پر گرد از اسرار حق — پس ز لطف خود زبان در فشان مصطفی

گوهر گنج حقیقت لعل کان [illegible] — رهنمای اولیا تا آستان مصطفی

از نور احسنی شد خدا و مصطفی در دو جهان — مال و زر کردی عطا با پیروان مصطفی

رفعت و قدرت زیاده شد به پیش کبریا — یافتی چون عز و تمکین از مکان مصطفی

هر که تخم مهر تو در مزرعهٔ جان کاشته — یافته او خوشهٔ نعمت ز خوان مصطفی

بالیقین باشد شفیع شان شفیع المذنبین — آنکه از بغض تو هستند عاشقان مصطفی

گفت از غیبت پیمبر از خدا از خویشتن — بهر تو ای رحمت و آرام جان مصطفی

کافران دهر از حسد ساختند از جهان — راهی دوزخ شدند آن دشمنان مصطفی

خویش محبوب خدا همراه این شیر آگه — گوهر پاکیزه و صافی ز کان مصطفی

تا شود روشن نمایان حق بین

بند پنجم

ای که بی حد شد ثنایت یا امیرالمومنین	از کلام کبریایت یا امیرالمومنین
از سر عرفان فنا فی الله گشتی در خدا	برگزیده مر خدایت یا امیرالمومنین
وصف تو روشن تر است از روشنی مهر و ماه	از حدیث مصطفایت یا امیرالمومنین
صورت تو بوالبشر بر ناخن خود ثبت یافت	گشت از بس مبتلایت یا امیرالمومنین
طائر فکر رسا هر چند بر بالا پرد	کی برد راهی بجایت یا امیرالمومنین
یابد از حکم خدا در خلد قصر و حور عین	هر که باشد با وفایت یا امیرالمومنین
هر که بر جان و دل خود مهر مهرت ثبت کرد	شد ولی او از ولایت یا امیرالمومنین
شد منور مرآت دلهای اقطاب جهان	از جمال پر صفایت یا امیرالمومنین
عاصیان را از خدا و مصطفی بهر نجات	هست کافی بس دعایت یا امیرالمومنین
جن و انسان بیگمان کردند دین حق قبول	از کلام دلکشایت یا امیرالمومنین
چرخ اخضر تا غبرا ارض کان سیم و زر	یافت از جود و عطایت یا امیرالمومنین
هر یکی از شه وشان سمر با صد اشتیاق	هست مشتاق لقایت یا امیرالمومنین

سرخان در خواب گر بیند بپا افتد

بند هفتم

ای ز قرآن وخبر توقیع فرمان تر | ش هر دو عالم زیر فرمان شماست

هست بفرمان تو نام خدا و مصطفی | تا ر اجرالیش ز دست همنشینان شماست

پرچم رایات تو چون مهر تابد بر فلک | ماه نو نعلی بهم اسپ شجاعان شماست

واقف اسرار غیبی رونق دین نبی | نام حق منقوش بیشک در دل جان شماست

عاصیان را از طفیل جود تو بخشد غفور | این حدیث صاحب معراج در شان شماست

ای تو لی مصباح دین و رهنمای مومنان | راه دین حق منور از چراغان شماست

از طفیل مصطفی او ز رحمت رب غفور | در گلستان ارم جای محبان شماست

مصطفی باشند او را شافع روز جزا | هر که با صد عجز در ذیل غلامان شماست

از دعایا شاه تو آمد عاصی ده دین حق | آفتاب دین حق روشن ز ایوان شماست

گوی سبقت برد سحبان از فیض جهان | لیک دادی سبق خوان دبستان شماست

هست محتاج تو امداد علی در ملک هند | از کلام الله آیاتیکه در شان شماست

نقش مهر مهر تو ثبت است بر لوح دلم | جسم و جان مال و زر قربان بجان شماست

در قیامت پیش داور شو شفاعت خواه من
از ضیای روی انور کن منور راه من

بند هشتم

[illegible] — [illegible] رسالت [illegible] تو آید [illegible] دوام

سیر سدره بر قدر پاک تو رحمت [illegible] — وز جناب سرور عالم شفیعت [illegible] اکرام

گفت احمد از میان ره [illegible] — بگذرد هر کس ورا اندیشگان باشد قیام

در شریعت در حقیقت [illegible] — پیشوای مومنان گشتی تو ای عالی مقام

منکران روسیه معدوم گردند از جهان — گر برآید تیغ تو چون برق از ابر نیام

مثل تو کی بود ذو القرنین را جاه و حشم — بر در کیکاوس هم جمشید بودندی غلام

رایت تو گر بمیدان برآید با شکوه — کفر را نام و نشان گردد فنا [illegible] دوام

مشتری مریخ و مهر و ماه محکوم تو اند — نصرت و اقبال از تست [illegible] احترام

برق تیغت لشکر کفار را در دم بسوخت — رفت از تیغ جهادت در عدم کفر و ظلام

هست امداد علی چون خادم درگاه تو — یک نظر فرما بسویش بهر رب ذو الاکرام

بر مزار او ضیایت از طفیل مصطفی — سایبان رحمت حق باد ای گردون مقام

عاشقانت را بحکم خاص رب العالمین
می برد رضوان بصد تکریم در خلد برین

باغ چهارم در شان حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه خلیفه چهارم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم مشتمل بر هفت بند بند اول

السلام ای سایه ات [illegible] — السلام ای پایه ات بالاتر از چرخ برین

ما و هر کس مست خود با سلسلهٔ پیوند تو | در طریقت او ترا هادی و رهبر یافته

شاه مردان شیر یزدان فاتح خیبر توئی | ان شهرت بتجدید یافته

در دل هر کس که با یاران تو باشد نفاق | بی اصل و ابتر یافته

ای برای قوت بال و پر خود جبرئیل | نقش اسم عالیت بالای شهپر یافته

گشته چون میلاد تو در کعبه ای عالی نسب
افتخار از نسبت در سلک عجم هم در عرب

بند چهارم

ای عزیز و قوت بازوی جان مصطفی | حرمت جان و دل و روح روان مصطفی

مسند احمد ز تو بس زیب و زینت گرفت | ای خدیو عز و تمکین مکان مصطفی

قافله سالار آل احمد مرسل توئی | از تو قائم گشت نسل خاندان مصطفی

گشت روشن بر ضمیر العزت لیس ابن حق | تا دهان خود نهاد علی بر دهان مصطفی

گشت از انوار معنی سینهٔ تو پر ضیا | چون دهانت پر عرق شد از لسان مصطفی

مصطفی فرمود در وصفت علیا با بها | فاخلوا و افشوا با پیروان مصطفی

هست احمد بر سپهر دین حق مهر منیر | ماه تابان هم توئی با اختران مصطفی

رفعت قدرت فزون شد در حضور کبریا | چون شدی سالار راه کاروان مصطفی

پیر و پیرگاه خدام توام با جان و دل | دستگیرم شو ز دست مخلصان مصطفی

[illegible] دست پیرم تا بروز رستخیز | فایزم سازی ز شهباز پرفشان مصطفی

حاجتی کاید به پیش من روا فرما تو شها | بهر روح پاک سبطین محمد مصطفیٰ

ای شه دین یک نظر فرما ز رحمت سوی من
تا شود در دو جهان روشن ز ایمان روی من

بند پنجم ۵

ای ثنا خوان شد خدایت یا امیرالمومنین | کرده مدحت مصطفایت یا امیرالمومنین

دُر مکنون در صدف گنجی نهفت اندر نجف | هست از جود و عطایت یا امیرالمومنین

دیدهٔ اقطاب عالم را شده کحل البصر | خاک پاک کوی و جایت یا امیرالمومنین

کرسی نه آسمان در زیر قصر عالیت | قرب حق گشته سرایت یا امیرالمومنین

تاجدار هشت جنت والی شش جهت | هر ولی دارد ولایت یا امیرالمومنین

یابد از فضل خدا در حشر عصیان نجات | زیست هرکو در وفایت یا امیرالمومنین

گرمی خورشید محشر کی کند بروی اثر | یافت کو ظل لوایت یا امیرالمومنین

بهر عفو جرم خدام تو پیش مصطفیٰ | بس بود کافی رضایت یا امیرالمومنین

عقدهٔ حاجات هر مومن شود حل بیگمان | از ید مشکل کشایت یا امیرالمومنین

مومنان با سلسله در دست تو بیعت کنند | از غلامان سرایت یا امیرالمومنین

دعوی عترت منافق گر کند او را چه سود | نیست در راضی خدایت یا امیرالمومنین

از همه شاهان عالم در دو عالم بهتر است | هر گدای بینوایت یا امیرالمومنین

انکه میداند خدا است عزت کار ترا

آیهٔ قرآن تو از فرمان یزدان شماست | این حروف قوم از کلک قلمدان شماست
بالیقین طغرای منشورست بفرمان خداست | نقش مُهر مهر نبوت زیب فرمان شماست
هست قندیل درت بر آسمان ماه منیر | گردهٔ نان جوین چون مهر بر خوان شماست
جانشین شافع روز جزا هستی شما | دوستان را مغفرت از سعی و شایان شماست
گلشن فردوس پیش روضهٔ درگاه تو | بیگمان شکل خیابانی ز بستان شماست
بی تردد اهل سنی بر طریقت می روند | ای طریق تو مروج از مریدان شماست
دور گردون آسمان چون آسیا در گردش است | بالیقین دوران او تا دور دوران شماست
چون بنا زد جنت الفردوس آن والا صفا | قطرهٔ لعل و در جنت سحر باران شماست
کی رسد در باغ فردوس بین آن تن کو بدل | سنگ باران احمد از عدوان شماست
بهر اصحاب ستم جان نثار احمدم | دستگیر من توئی دستم بدامان شماست
درد با سید امداد العلی از جان و دل | هر زبان محو ثنا و منقبت خوان شماست
ای طبیب درد دل هم و دوای امراض خلق | این مریض سخت را امید درمان شماست

کن نگاه لطف بر من بهر درمان ساختن
هست کار تو مشکلات خلق آسان ساختن

بند ششم

چون سعد ... جنت با ... | ... جنت از ...

سلسبیل و کوثر و تسنیم هم آب حیات | از کرامت جود و صنعت بهر یکی گشته بنام

چون تو ای پر ضیا پیش سر سیدان علم | گشت سعد دوم از جلال شد گشته نقض و ظلام

چون نبوت ختم شد بر ذات ختم المرسلین | شد خلافت ختم بر ذات تو ای عالی مقام

دشمنان ظاهرت خارج ز دین احمد اند | در جزا مانند شان از آب کوثر تشنه کام

هم عدو باطن تو هست در دنیا خراب | شد ز حکم خالق جنت برو جنت حرام

هر کسی در ظاهر و باطن تو دارد نفاق | هست خارج از ولای رحمت خیر الانام

مهدی هادی ز اولاد تو چون پیدا شود | دشمن یاران احمد را نماید قتل عام

آید از چرخ چهارم بهر امدادش مسیح | در راه دین نماید آشتی با آن امام

هست اینها هم بنام سلالت دیگر عشرین | آن دو دم پاک کان آمد به خاتم انام

ای مریدان تا که شد در اسلام دین
بعد مردن می برد رضوان به فردوس برین

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که این گلشن زیبا و حدیقه رعنا بسرسبزی و شادابی یعنی چار باغ کامیابی بسعی و اهتمام صحت مآل کلام کارپردازان مطبع نظامی در ماه صفر سنه ۱۲۹۲ هجری از قالب طبع بر آمده نورافزای آئینه دل اهل یقین گشت مخفی مباد که جناب کمالات انتساب

شیخ امداد العلی صاحب مرحوم ... صاحب مہر ورزین
وچودھری قصبہ سانڈی ضلع ہردوئی ... اودہ مرید خاص باختصاص
حضرت شاہ حسین عطا صاحب سلونی ... سرہ العزیز این چہار ہفت بند
درمدح صحابہ کبار رسول مختار صلی اللہ علیہ ... اصحابہ وسلم بخلوص اعتقاد
تصنیف فرمودہ زاد آخرت خود ساخت ودر عین مرض برای طبع بمطبع نظامی ارسال
فرمودند بندہ خاکسار ہیچدان محمد عبد الرحمن شاکر این کلام بلاغت نظام را ذریعہ
خوشنودی رسول مختار وچار یار کبار تصور نمودہ بعد تکمیل دیباچہ ونام تاریخی قصد طبع نمود
درین اثنا خبر رسید کہ آن مشتاق جمال پاک رسول مختار وشیفتہ دیدار صحابہ کبار رضی اللہ عنہم
این اشعار آبدار مراد دل خود یافتہ روز جمعہ بست وسوم شوال سنہ ۱۲۹۱ ہجری
بفردوس برین رسید و این ہدیہ بحضور معلی گزرانید انا للہ وانا الیہ راجعون بندۂ
کمترین این قطعہ تاریخ برای یادگار سال وفات آن جنت آرامگاہ برخاتمہ ثبت نمود

قطعۂ تاریخ وفات

واقف راہ حقیقت شیخ امداد العلی	مدح خوان چار یار جان نثاران رسول
چون بجنت رفت شاکر گفت تاریخ وفات	کرد نقد جان فدای راہ یاران رسول

۱۲۹۱ ھ

قصیدہ

در نعت حضرت سرور کائنات احمد مختار صلی اللہ علیہ وسلم چکیدۂ قلم بلاغت رقم
شاعر فصیح زبان نکتہ سنج سخندان جناب سیدی مکرمی میر وارث علی صاحب متخلص بہ سیفی
ادام اللہ برکاتہ

کم از انجم نباشد نقطهٔ از خامه ...
اگر هر شعر بر شعری زند طعنه عجب ... د
به نعت مصطفی موزون شود
من ناقابل و کم فهم را کو طاقت مدحت
صفات احمدی در حیطهٔ تحریر کی گنجد
بود دشوار حصر معجزات احمد مرسل
بمدح نبی خوشنود گردد ایزد برحق
نبوده هست و نباشد از ازل تا روز حشر اصلا
خدا مثل حبیب خود نه پیدا کرده در عالم
چه خوف از علت عصیان بود مداح حضرت را
بود مصروف تعریف شفیع المذنبین هردم
بجز نعت پیمبر نیارد از زبان حسن سخن
دلالت بر تقرب میکند معراج در واقع
ملایک از فلک آیند بهر آستان بوسی
خدا حکم درود از عین رحمت کرده است ا
وجود پاک حضرت رحمة للعالمین چون شد
فروغی از جمال پاک او هر ذره گر افتد
مرا گر خاک پاک پای آنحضرت بدست آمد

...یبا
فروغ از جبههٔ مهر منور با ضیا باشد
که این فیضان نعت حضرت خیر الورا باشد
بچشم اهل بینش به ز لعل بی بها باشد
اگر گردد رقم بی شبهه فیض مصطفا باشد
بیان وصفش کند انسان چو مدحش ادا باشد
معین کی شود آن چیز کان بی انتها باشد
که وصف ذات محبوب خدا اعلی الثنا باشد
کسی مثل رسول پاک این قولم سخا باشد
کسی را مثل آن حضرت اگر گوئی خطا باشد
که ذکر و وصف والا درد دلها را دوا باشد
بجان و دل بهر حالت اگر صدق و صفا باشد
عطا از سید فیاض گر فکر رسا باشد
بچشم غوربین این رتبهٔ عالی کرا باشد
گروه انبیا هم مقتدی او مقتدا باشد
مسلمانان ازین ارشاد غفلت کی روا باشد
پس این رحمت ز عالم است او کی جدا باشد
ضیای مهر تابان کمتر از ضوی سها باشد
بحق چون منی عاجز بجای کیمیا باشد